

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری سال چهل و نهم

۱۸

بعد از آن بیت شکر شد	پرنوا آفاق گشت از ناکا	بعد از آن بیت مصروف گشت	عرش و دیار شنایه منع
بعد از آن گشت بیت باعد	از شعاع شمس این نامه	یکت هر یکت بن بیت	چند ای مسکن بت میل
بعد از آن شد بیت عودی عرش	عرش حرمی ای بر قرآ	در طوفان صلوات ملک و ملک	ناطی ای شاه پس ملک
از در و سخن خوب انام	چون بشه نه سال نه زدم	جاس کر سه خود صدم	شد زده دازه بر شاه قدم
شد بسیر بوستان با عین	در ستایش منور شین	بعد از آن هم قصری نقصان	جای زردی مهر آبروی
قصر عید به پایش لقب	چند سالی شد مقرر عرش	رعیم نفیث لمان قوم عاد	که خدایان بر باد
بر عکابر چه زینت گاه بود	مر تفع در وی خیمه بود	گاه باغ با عین عم بود	که جنبی جنت سجت فرا
گاه قصر خاص پشای منع	گاه که کابری طویع	که تبارک نه اور نام	از قدم شه سبی انجام
گاه که کوه قابسه ای مال	مشتمل از قبسه نور جمال	گاه بر کا قصر مرزوق جوان	ابن شیخ و شیوای در بیان
شاه را یک چند مسکن با بریم	دان بده آباد از کرام کریم	گاه که کرمل گاه جیغش مکان	که مکان با باسی در شین مکان
کوه کرمل از قدم شاه جانش	بگذرانده فرق از زرقه اش	بعد از اینها شعر نمودی تر	که استبیبی به شمشیر
هر یکجا بیت عبود و داد	شد مقرر کسی تب ایجاد	بیشتر در قصر سبھی ستفر	آن ملک روح و سلطان
شده در دو سال آن قصر عز	از شه جان شکیار و خطیر	تا که نور امر سلطان قدر	آمد اندر ریح سکون جلوه گر
آمد از الواح جهانی ز در	حکمت و سنجیدگی و بند پر	اهل ایران در خیال تلوع	هند و چین از امر حسن و حسن
در هزار و سیصد و شصت افروغ	آمد از آن مشت قرآن بر صفا	در هزار و سیصد و شصت از صفا	بهر شه در دین جهان سیراد
ز ابتدای سیصد و شصت شاه جان	دانا در کرد و عرش در زبان	ز نسبت بنا بحر عم غرق	فی بسوی ساحل شادی طربان
سیمای از ابتدای ماه صوم	تا عبید صوم در بریل موم	با همه یاران ملک اختر	دانا اندر صیبت هم دروغ
چون شد از سوال یوم زد	از تب شه شد فرزدان	شبهه فخر واحد و عشرین	خاک انام بهر قدر غارت
میش ازین تا در نیم بر این بیان	اینقدر دانه قیامت بیان	گر بودی منع حفظ و غیب	مرد درین ایشان ملک
خویشتر با هر بریده ای زمین	تا شود در کوی جانان	یکت کل زرقه از دست	ببقرار و سوگوار در مشکبار

واقعات سنال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چیل و نم

۱۸ م

خوابد این پریشان برب	غرق انوارم نمود از یک نظر	بعد از آن فرمود کان فزعنی	این بر عهد سزار سها
نامه بنوشتند از بهر هسد	که شود زان مشتعل جان و حسد	رو بخوان درود هر چه اندر	عقل آرزو بران جانازد
دست بر چشمان بنام از ادب	در هسد آن مده را که طلب	شد تلاوت هر شتاقان	با حلاوت باشد اناجتمه
بار چا گفتیم کبدل یک یک	یا قوی یا لیسنا کن نمک	تا که از نغای آن اعلی مقام	که بود ما دای محبوب الام
با دو صید کجا بیابیم کل	زان عنایت مستطاب غم کل	الغرض در منظر اعلا ی بار	شد زیارت بر تو ای کل
هم بر آن نماند یکات	که با نرسانه شان آجیت	کا مده ثابت مانند جمال	بانه امانند از خیار حال
ز لانت و ز لانتان غرضها	کردم اندر منظر شاه بها	پشیمان بعد از آن گشته غموش	تا که آمد سمع جام را بکوش
کابن بهر را بگو کر لطف حق	بروی از بسیاری باران	هم مکان هم غدای من	کز قیمت در نظر امین
چو که دایم غرق در یاد منی	یار و عجزت منم تو منی	ای خوشش آن کوی لطف جو	بهر خایان سامع قولت شود
خالصا بعه زنده است ثوبه	حائل کتوت چنانی شود	بجز آن کوی یارین پس است	یستش این دائم و یارین
ز درین شده دعای مستجاب	بر دم از من بران صمد	ای قسی ای بنده جهان	غیبت حالت در بساطت
عظمی عظیم با همه غصان	غررت سائل فضل کرد کا	هم همه جهات عالمین	از برایت شکباران تو
هر کی را مرقع در لیل تار	دست دعوت سوی عرض گرفتار	کی بسا و بعالمین از لطف	این بهر ابا ان دود
که با رض کف چون کی طم	نیرسان گزیند و سلسله	هر سه از زیند و قید از دکن	جمله یاران خود را دکن
در کتاب عمده فرمودی شناسا	که گنید ز دل سلاطین	ناصر الدین شاه را ای جلال	یادش و دارانش از علما
طافش را بحدوت ای که	کن شاه و با عتبت خیره	بار الهام هیچ تن بر سواد	هیچ شکر کی شه سر سواد
حق نور قلب مستنور ان جویس	حق شد چشم و جوران	حفظ کن ان غلام خود را از زان	بر گرفتار انت فرما فتح باب

جمعه از خبر کل منفتح کن

اسر ابل الله را اصلاح کن

و دیگر مقاله مفصله است در بیان واقعه عظمی که در همان ایام زار ارض عکاکا برای اجبار سیده
منتشر گردید و همی بده ۱۵۲ الشناء الذی ظهر من نفاک الاعلی والبنار

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

۱۸

وبالذین استغاثت وجوههم من انوار وجهك وابتغوا ما امر واجبا لثقتك
ان يكشف البجائ التي حالت بينك وبين خلقك ويزودني خير الدنيا والاخرة
وانك انت المصدر المتعال العزیز الغفور الرحيم ۱۵۷

صل اللهم بالآهي على السدة وارادتها واعصاها واقفانها واصرفها وفرقها
بمقام اسمائك المحسنى وصفاتك العلى ثم احفظها من شر المعتدين وجبر الظالمين
انك انت المصدر القدیر ۱۵۲ صل اللهم بالآهي على عبادك

الفاخرين وامالك الفاخرات انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت الغفور
الکريم

اگر چه سزاوار آن بود که بعد از عبودیت هم علی از انانیت موقی نورانی هم تمام و تمامه در رسم و رقم زبانه اش
وجود معلوم عدم را جمع شود و لکن چون درین بزم علمانی که درقا رحمانی در ریاض قرآنی در حشر نبوی
یوم جعل الازل ان شیبنا نترجم و خطیب سبحانی بر منابر سور قرآنی و ذکرش بیان ان زلزله
استغاثت عظیم تکلم و در قلوب و عیون انحصان و ناصان تیر امکان انهار دما و دموع
هیزان و سیران است این مورخسته و منبع پر بسته و پیر دل شکسته از مصدر امر رحمانی و مطلع
حکم سبحانی صراط الله المستقیم و منبع نه نبوی و الفرع المنشعب من اصل القیدم حضرت سر
اکرم عصیان الله اعظم روحی و نفسی لوجه لوقا و لثقته انفسا ما مور کردید که در قایع این ایام
فما و انزیه بعضی و ابلیه لیس منها ثقت ان مرض و انقضت السماء و ضبط نماید تا از انقض
و انحراف محفوظ ماند و دست حوادث زمان در آن تصرف و تبدیلی نتواند فوراً امتثال نمود
و قلم تسلیم بودم ولی لسان حال در عهد از ابیات و اشعار باین بیت شوی مولوی باض شیه

سال پنجم و نهم

م ۱۸

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری

دشربند جسد حضرت مبارک نمودار گردید و لکن آنشب اظهار فرمودند و صبح همانشب
 جمعی از احباب مشرف شدند و نزدیک عصر آنروز شدت تب ظهور و بروز یافت و بعد از
 عصر جز یک تن از احباب که عرض لازم الاضعا داشته احدی مشرف نشد و روز دوشنبه
 هم که یوم دوم بود جز یک نفر از احباب احدی شرفیاب نشد و لکن نذر سه شنبه که یوم سوم
 و یوم الوصال این شکسته بال بود هنگام ظهر تها بند در احتضار فرمودند و قریب به نیم ساعت
 گاهی جان و گاهی اشینا در اظهار عنایات کافیه و تبیان بیانات و ایضه ایگاشس میداد
 که شرفیابی آخر است تا ذیل تقدس اخذ نموده رجحان نمودم که بعد قبول فرماید و ازین دار فرود
 وارد بحر سرورم نماید آه آه قضی و مضنا در عصر آنروز هم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه مجوس
 بی انبار گردیده بود آنجناب با جمعی از احباب بار حضور دادند و باب تقاب و وجه جمعی گشودند و تا
 نزدیک غروب دسته دسته احباب شرفیاب میشدند و دیگر بعد از آن روز احدی از
 احباب مشرف نشد و باب تقاسدود و شرح کبود از آه و چنین مجوزان پر دود و غمناک
 سده و حین یکی در کل اوان در حوال مبارک حاضر و حضرت عیض تبه ضیاء تبه الاهی روحی له

کرده در عالم قیامت از غروب خود بسا
 برسیان را تصدق باز از غرضش من تری
 شد پدید از چشم نوح امواج طوفان بجا
 شد نشان شمس لغا در مغرب قدس لغا
 چشم شد منزع از انوار خورشید بغا
 نجر مینت در دم و یقعد و شد غائب زنا
 بود نالمت عشرت شد عین نظام و مسم و نا
 هم در هجرت یک هزار و سیصد و نه کز تقنا

آنکه در عالم قیامت از ظهورش شه پیم
 آنکه ز ظهور بقا انظر تری را کشف کرد
 بحر عظیم کشتن یا قوت خود را غرق کرد
 شد کین سندان مکان در لای مکان
 گوشش شد محروم از لمان و رقا ظهور
 نوزده یوم آنجال ایزدی شه مبری
 بود سادس عشر راه رویان بین دیار
 هم ز نوزده یوم شه منقضی بقا و روز

۴۴۲
سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

۱۸

باجت و ابشار اعصاب و انوار بیدار نمود و بشارت سلامت و صحت مبارک مستبشر فرمودند و بعد
از آن چون گل شکفته درختان بنزل مسافرت نازل شدند و چون نسیم شگبار جبهه کار و روح القدس
پروردگار یگان یگان اجابت از خواب بیدار نمودند فرمودند که بر خیزید و با سرور تمام سجده و شکر مولی الامام
قیام نمایند و بنوشیدن چای سرور با جت و جوهر مشغول شوید که حمد النفس العلی الاولی که صحت تمام
در احوال مبارک بود و آثار عنایت عظمی از حسین مبارک پیدا گردید فی الحقیقه آنروز جهان افزور سرور
و ابتهاج طایفین عرش طلعت بناج و دوستانش نوعی بود که بجمع اهل عکا بلکه تمام اهل بر شام
سرایت نمود و عموم انام از خواص و عوام بمانند یوم عید تبریک و تجید و تفریح و تعبیه مشغول گردیدند
چون که در یوم حدود تب بقدر هزار نفر از معاینه دفتر از آنجا که در تبریک و عید و در پس عکس بر پاشید
و جشن نظام و ادبته بود که بعد از چند یوم همه با فکک مار باقی ویدار ارسال دارند و در نزدیک
آب و بار که خیام آن اسیران بر پا و حسین آنها را اهل اولادشان شب و بعد بر شمس مالک الوجود بر تمام
بود و در صباح همان یوم سرور ناگهانی مکراف سلطانی در نجات و ازادی آنها رسید و باعث

کس ندانند تکلیف برود جز ذات حسد	در یوم مکتبی در بیستم هم مکتبی است
پس بیاید محمد بشیبه در جور و جفا	پس بیاید نفسی گردید در اعلا می ام
روح اندر میکیل عالم دید از این ندانند	از بی تابع و نصرت میکیل واحد شویید
بعد روح نه دادند اهل مکان را شفا	بازده تن بوده اند صاحب عیبای کسب
جنگی در شندل از انوار و آثار بهسا	ما بجهه آید بیستم این زمان چندین از
فرع آن اهل قیوم و موج آن بحر عطا	منت ایزد که کل در نقل عیض عظیم
صابر اندر این مصیبت شاگرد این با	مستقیم و مطمئن بشیبه بر امر عظیم
از کف سانی صبا می ازل کانس فنا	که شش فریوشید قبل از این نصیبت

در کمال مرحمت و مکرمت و ملاحظت با همگی ناطق که در جمیع شما را ضمیم بسیار خدمت که بدو در خدمت کشیدید
 هر صبح امید و هر شام امید همگی نوید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک آباد و آن مشرف شدن
 شرفیابی آخر اجاب بود و بطور قلوب بندای قدس باب لغفا باهل ارض و سما با چنین دیکانادگی
 و فی طب و قیام قیامت کبری را مراقب تا شب شنبه رسید که شب بیت و یکم از حدود تب
 جمال مبارک بود مقدارن باشد دوم ذیقعدة الحرام سنه ۱۳۰۹ هجری هلالی و شب نهم خوردن
 فارس جلالی و شانزدهم ایار رومی و سینه بقدر از شهر اعظمه بیانی که بوم هفتادم بود از روز نوزدهم
 و سنه پنجاهم قمری و چهل و نهم شمسی از بعثت بشر طلعت محبوب ابی علی در حالتیکه از تب
 اثری نبود اراده محوره سلطان بغا بر خروج از سخن حکما و خروج بمبائک که الاخری اتی با وقت علیها

ناون بنیاد قدسنت بوم با نوزال	صباح نفوسه قد غربت نیر حیرال	شعب عشق تیره روز وصال	ایدل برآزاد و ایدیه چون سال
شبه آسمان بکل مبعودم نزل	مستور در غیاب غایت نزل	بدهشت عده شادی آمد زمان غم	آه خزان حشرت بگشت نوبت
موج شیبه ز زبر سیه نیر نفیر	مستور شد قبر خفا مشرق جمال	از زبان فلانی نسیب حیدر گشت نند	شکستنی بیت ایدیک گشت حیدر فدا
ایستگان باوید هجره شیبانیا	در حسرتا که رفت فرود بود وصال	بزرگه گشت لیکن بجموده ماند گل	بزرگه گشت میل ببنفشه شمر نزار
در نفس بود اخرون عیسا که ابرج	پسید گشت قرینه در این حال	باب جد واقفیت که بگوشه سنج	اند رضای بقدر بقیاض شد
شمس مشهور گشت از نوقه چون	بدر وجود گشت درین غمگین	عکاسا که جد ایدیه که جاری بود	در بای عم زودیه خونبار کرک
شبه سقفر ز نوقه حور بغا ساسا	شده منگت صبحه خرافات جمال	ببجی حیرت حینه بصحرای علم ناده	فره رس گشت که گردید و گرا
سنان زخم الم در در حزن دیم	با دست که بگشت بر پهنایه عیا	آوخ چه روی داده که گردید و دو کو	جاری اشک ایدیه و ضروان حوریا
شبه منهدر زودیه و طوبی و نوقه	نیران خزان در هر گوشه شوق	از چشم قهر زنده جا بست نیر نون	بزنه فلک از آه جنسی سید شوار

باده بصینه و انتم دو سخن
 باده ارزنده و انتم دو سخن

در حسرتا چه گویم ز این درون کرا
 در حسرتا چگونه برم نام این کرا

سال اول و نیم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

باستانان ایجاد و یکت البداء المعاد که ظهور و عبادت هر دو سبب آسایش قلوب عبود و عمار
 بلا بوده است زمین استوارت برش اعلی و سیکل اعراض علی امی که فجر یوم ثانی از محرم
 احکام سنه هزار و دویست و سی و هجری بود تا جین ارتقایت بمالک بقا و عوالم اخرایت
 که ساعت مشتم از یکنه نسبت دوم ذی القعدة بحرام سال هزار و سیصد و نه است که مفاد
 و هفت سال هجری آلا دو ماه بلالی بوده و بعد و عز (۷۷) معدود گردیده در کل حال و هر غده
 و اصل و هر ماه رسال سبب عزت عالم و اتم بودی و هیچ سائل و ایلیر از باب جودت ریح
 نمودی آلا با هجت عظمی و عطیة کبری و هیچ مہوم و محرومی را از محض انور و منظر اکبر خارج نفرمود
 آلا با سردی عظیم و در حالی تم حاشا که این عبید را از بوس شد بد زمانی و بسرور مالا میرید

و در شتاک کرسی	و در شتاک کرسی	و در شتاک کرسی	و در شتاک کرسی
شد آینه ای از اصرار	شد آینه ای از اصرار	شد آینه ای از اصرار	شد آینه ای از اصرار
آن یوسف زو شد به غریب	آن یوسف زو شد به غریب	آن یوسف زو شد به غریب	آن یوسف زو شد به غریب
شد اخذ از سبک کل روح و دم	شد اخذ از سبک کل روح و دم	شد اخذ از سبک کل روح و دم	شد اخذ از سبک کل روح و دم
ایمان بجای آید بر آرزو شکر	ایمان بجای آید بر آرزو شکر	ایمان بجای آید بر آرزو شکر	ایمان بجای آید بر آرزو شکر
ایده و ازین عرا که بر اخصا بود عظیم	ایده و ازین عرا که بر اخصا بود عظیم	ایده و ازین عرا که بر اخصا بود عظیم	ایده و ازین عرا که بر اخصا بود عظیم
عشق که حمزه را در زینت در صورت	عشق که حمزه را در زینت در صورت	عشق که حمزه را در زینت در صورت	عشق که حمزه را در زینت در صورت
اغصان سه در وقت ازین صده	اغصان سه در وقت ازین صده	اغصان سه در وقت ازین صده	اغصان سه در وقت ازین صده
احوال آل و اهل محرم را در بیان	احوال آل و اهل محرم را در بیان	احوال آل و اهل محرم را در بیان	احوال آل و اهل محرم را در بیان
زاده در خلعت ازین کاویک	زاده در خلعت ازین کاویک	زاده در خلعت ازین کاویک	زاده در خلعت ازین کاویک
بر ناله سزاوق نقد بس گوش	بر ناله سزاوق نقد بس گوش	بر ناله سزاوق نقد بس گوش	بر ناله سزاوق نقد بس گوش
بر این غنا خزن که پوشیده بود	بر این غنا خزن که پوشیده بود	بر این غنا خزن که پوشیده بود	بر این غنا خزن که پوشیده بود
بر کربت و مصیبت احباب بنوا	بر کربت و مصیبت احباب بنوا	بر کربت و مصیبت احباب بنوا	بر کربت و مصیبت احباب بنوا
محبوب بان بختان اظرفنا	محبوب بان بختان اظرفنا	محبوب بان بختان اظرفنا	محبوب بان بختان اظرفنا
بر خون قلب معسط اندوه عم	بر خون قلب معسط اندوه عم	بر خون قلب معسط اندوه عم	بر خون قلب معسط اندوه عم
بر روی غصن کز تیر غلظت	بر روی غصن کز تیر غلظت	بر روی غصن کز تیر غلظت	بر روی غصن کز تیر غلظت
احباب و نه یارینا امی	احباب و نه یارینا امی	احباب و نه یارینا امی	احباب و نه یارینا امی

در قاضی شوش نایب بر باد
 کز ناله نو دل اندر حرم فساد

ای شرف و جلوه غریب تعالی شوش
 بگر بر اهل حقیقت در وقت تعالی شوش

سال چهل و نهم ۴۵۲

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

که لسان از ذکرش خجل و همچنین کعب بن عقیل که جهان بندت آنحضرت قیام نموده بود که آنحضرت دم او را بدر فرمود و بعد از عزت و اعلا کلمه اسلام نوعی بداح آنحضرت قیام نمود که عفو ش فرمودند و جو از عالیه بخوژند و نه آنکه دلنه که در این ظهور اعظم قدرت عظمت امراته چنان ظاهر و باهر است که در سخن اعظم جمیع امم روی زمین ابدامجال بنافتند که کلمه از لسان که مخالف عزت و شان باشد جاری سازند بلکه همیشه در اجماع سنیت و تعزیت با آنکه معترف بمقامات الوهیت در بوجیت نیستند قصائد عالیه انشا و انشاد در مدح سلطان ایجاد نموده می نمایند و از هر سمت تلکرافات بمسان ترکی و تازی از سفرها علماء و امرای رسیده و میرسد مناسب دیدم که صورت یک تلکراف با چند قصیده در این اوراق مذکور دارم لیکن از برابر با علاء امراته العزیز المعمار و اعزاز کلمه نه بعضی النوار صورت تلکرافات شخص نامعلی از اهل سنه مسمی محیی الدین افندی ان بناقول شمس الکمال و گوکب جمال اورث القلوب ضمیجا و اجیجا و صطرا با نساأل الله سلوة و عطفبارا محیی الدین

صورت جواب تلکراف از لسان اصلی میان حضرت غضن نه الاعظم لمصیبه و همیا

بگویند داده است در بر حسرتا که خیزد از کشتی فغان و حسرتا صبح و سوآنا صبح داد میتا
 این و اگر بنا حسین و محسننا صبح و احرقا عریل و افرتنا ز فیر داد هشتا شین و حسرتا
 ز کبیت این خزان خست این انقلاب جز نضای سپهرین کمر شده جراح ماه مهر ز غم نبر شده
 مرا چنین پشت صبح خضیه نبر شده جز القوب چون پراه آدر شده دجوه نغز شده دموع جمر شده
 هموم بید شده غموم بمر شده برید ناله رغو د بهر که گریه سحاب

و سعد الفنی فی عفتہ و تاهب	لدار نعیم فی من عظیم الرث
الم تر ان الله نادى به ساءه	بلی بابه المقصود للفوز بالقصد
وسار الی جنات عدن علیها	لدعوة مولاه فحباها بالوعد
تتم بالفردوس رب مکارم	وغادر اردو احاطتوح علی البعد
فانطی امانیا وجودا محققا	وندت امانیا وعدنا بلا جد
و سر تولدان و حور ترنیت	و سخن من الاخران نر فل فی برد
دینا و رضوان بزخرف جنة	واحسانا نصلی بحجر اللطی المردي
و ناداه جبریل بهی بعره	و نادى بهاد الله ان انی من بعد
ولد بعشر قد صفا من مکدر	واقواتنا صاب تحصل بالکد
واطر به رشف الرحمن سبلا	و نادنا ساقی الکاتبه بالکید
لقد کان رب الفضل و العلم و التقی	و بحر الندی و ابجود و حکم و الحمد
و مصباح جود فی الدجی یهدی	بلی غایة الراجی و اکرم من سیدنا

تخرج نوره القدم یصعق بیت لومال	تفتح روض نلقا سخن عرش بکمال	تنگی مین ابجا قرض قد بکمال
تقول روض الشور این یکت بکمال	این سواد لکرم این محیط انضال	این آله الوجود این مری انکمال
این معنیست البقاء این میر الزاب		
و اسفا ایجهان جمال محمود کو	ایز می و این زمان شلعت مقصود کو	شسته ذوق لکرم بیکت نوم محمود کو
خدای عالم چه شه آله مشهور کو	سوجه من فی لوجود حضرت محمود کو	جمال نه تسس قدم بیکلم محمود کو
کجاست رب لیبیان	کجاست ام الکتاب	

سال چهارم و پنجم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

صورت فسیله ثانیه که فاضل ادیب و شاعر لیب امین فارس معلم مدرسه برتانات در کفر سیف (رثاء فرد الزمان) انشا نموده

یا لیلجا ترمود معینا یا بحجر و کانه دیم غدت تحدر ما لفقوب کما و فطر بنفو - سن کجا در زمین در برابر فجر
 ما لانا نام کاکو اجمیرین - کانهم جموا یکما یخیرا ما بال عکه قد عر سا حفته ما بالها منکی و ما رینر
 ما لببیطه زال عنها سبها و غدت بقره شکل تحسر بل وکت الغیر ام بل اوت انحر ام ما واد ما نا ابر خیرا
 ام ذاک صوت الصور ام نسیا طاب البلاذ فکل طرف مطر هز سبارته قد ترک الرئی من حیث ناداه بعزیزا
 فقطرت کباد کان الرئی و یحس بعد حمله متفطر هو فی سرور و الا نام حمرة اذ فانهم منه ایاد مذکر
 قد کان کهنقا لبر ایا کل سن و انا و کان بیان ما ستمطر قد کان شمس ہی و بدر اعلی و خا فرد ما اثر لا شکر
 ما فاته شی من الافعال ذاب - رت ابر فبر کل بر صده و ما نطقت منا حیط بعض بعض بعض ضعیفه فی تحاطا انحر
 یعنی الزمان و ذکره لا سنجوی سطران جا و لما یستر اوصاف صلب عن تشبیه نشت بناد فاح منها ابر
 و متا مد عن کل مع قد خلا الی احار بای مع اوکر و عن الرثاء فماریانی شخصه الی علی سبیل العوائد و انحر

غنی که در فرقت بقیب عالم رسید و دو صد هزار تجانی بعضی عظم رسید بعضی که بر شهادت بخت انعم رسید
 که بر تمام وجود غنی از آن می رسید بر اطهرت هم گذشت بر انورت هم رسید غنی که بر سر سپهر فغان و نام رسید

ولی جای حرم نیاید اندر حساب

چگونه است جان زود اهل حرم که چون برایشان گذشت زمین برین عظم زمین اوراق بخت عیون حمر از دم
 بودن ز شرح است و صفت شد این دو هم خموشی که بوخت قوت از رخ و زمین ازین پیشش میس بر ختم قلب
 بخواد از حق شکیب خد کن از صخر ب

علاج این زخم از دست بر حرم دوامی این در دراز غنصل عظم صلب ز لطف نزل وجود معنای نیم طلب
 از شرق و فصل وجود حیات عالم طلب رثاء در بقی فضل بزی پنجم صلب حذر فتن و عذاب حق و ماد م صلب
 که اوست در کلستان ملک یوم المآب

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

۱۸

صورت قصیده نمانده که یکی ز صلیبی عکاکه بدیانت در بهر دندس معرف است و هرگز احدی را لاجل الجاه مدح نموده در این مصیبت عظمی لسان نظرش باین ابیات مطلق شده که اهل علم بعضی از ابیات او را جز در حق حضرت خانم الانبیا روح باسواء فدایه جان برده اند بلکه

فائل آن را از شرح فریم دور شمرند

یا من نسامی بالمعانی	و استاسر عقلا بحکمه عقله	لا یخف علیک ابن الملائک	فما تقر الکائنات بفضله
ان الوری جبرعت علی قهرها	جرعاً تر عرعت الغلوب	عطب تبریح کاستوی فی الیما	لا هوته کیمایا و اوله
و لدا بکیت و ما علی العلم الکی	ما عادیاتیا الزمان مثله	و ایت فی نظم الرثا بمنزله	و مذکر ابی اقول لاجله
صبر علی جذ المصا و ان کن	شم الروسی لا تقوم بحمله	فالعبر اجد بالخطوب مکانه	حتی و الیق بانفیده و بسله
و رب یوم فیه قد عظم بسلا	در می قلوب بنی کرام جنبه	علیک کرین من التماسی و انما	بمصاب من عین الوجود کما جمله

(الفتیریه - سبانه از کتب محمد زنجانی)

ای پسر ذوالکرم و ز پسر ذوالجود	ترش بی غیر این اب بمثال	یافت خدای شناسنده کیت کمال
و اوه از بندگی الهه ز گوشمال	انت بدیع بشنون انت بطن افعال	انت کریم بصفت انت حمید بخصال
	انت بسبط اعطا انت بریل الموب	

ای ز جمالت پدید جنوه آثار حق	مشعل از سده ت نور حق زوار حق	ماه خیرت مستغنی ز مهر خوار حق
ز فخر و جت عیان شاع انوار حق	عرف آکس توفی ای کل کلزار حق	در صدف صدر تو هست ظلم سرار حق
	توفی شه کاستار توفی بر کامیاب	

شعبه بورقا خویش ز لوهت نفوسه	رسانوت جبرمه ز کوثرت طغوسه	ز خمارت آیتی ز وفرت صفوسه
ز جلوه بت پر تویی ز لجهت شمسه	ز بخشش سسده ز نظره بت جدیه	ز بخشش قسمنی ز نزلت بهره
که تا شود فرده	ز فیض تو افتاب	

واقيات سوال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چهارم

۱۸

متفید بالذات مختلف بجهت و بصیرت مترشح مجتمع بر شرح آراء و متجانسا هو فی لغوی و لغوی استنباط
 و برنج عظامه بعباد حلال العلوم بوشین مع استعد الذی القلوب انہ یستعد الذی البیة فی مجتمع
 کیف المزاله و سرور و فضله ما غاصر و فن فیوضه بنده ان یخطوب ببول عبد عمر لما اذینس من پسلی و نایر جمع
 نکشس قد حبت فی امرینی و تبیح امر فعا غیر ان تبیح (مصباح رمضان)

قصیده خامسه که اویب بسید امدی صفدی زر عضای مجلس بدین
 عنک انش نموده

من صاب لیس بعبه شفاء	دوا، ما انصحوه دوا	و خطب قد علوا ان حشا کدو	فرز قبا، قد عظم البلاء
و کرب زلزل الذی باهول	و حرنت علی ان یمن السماء	و وهیه و هت قبا برز	علی آثاره جب البکاء
و عا و شت لغت قطب المعالی	فضاق لوقعنا فیما انفضا	بما لیه من قد حار سرا	علا فی الوجود الی ساء
امام قد توی علیا و فضلا	و رشدا منه قد طر لبها	باور ان یحقیقه فی لبها	فبان لعلی انفضل لعللا
بتمیق البین علی الشرح	و زهد لا یسویها ریا	و ندنا لکمال و کل شی	کامل بقبریه ان استواء
قطب الیه لهنون برودین	و حکم الذی یشرع لوفاء	الذی اودی الامانه فی مقام	بفر علی السوی فی الراضا
و سکت انه قد سار عنا	الی ان فرق البیر کما شاء	و کما فجعا فی هسما	اقل صفات صبره لفضیلا
و قسا و هنرا باخترن زرق	اما ما قد یکن له الریا	و بکیه و ما طول بیالی	علی التقید ان غیر البکاء
نسل النفس عنه فی بیه	هم یصلحوا لکرام الایقیا	علی ان الفقیه دان لولی	فوز لا یحیط به جللا
ولما ان رأی کلا یسفی	و نرا لکون لیس له انباء	سعی نحو لجان بریدم خلد	بدر لایه ایها انباء
فقال بها من الرمن غرا	بروضات ضو ما ان اولیا	فارخه بلا هو فی لب	لجات الیها سار الیها

(الفقیه رشید صفدی)

(قصیده سادسه که مجمع دینیه مدرسه خیریه کلیسای روم ساکنین عنک انش نموده اند)
 (انشات بقلوب)

جین تھی لانا ک مکت	احمد بن البرصحنی مجہا	مدارو درونو نیانج حما	خداوندی علی حقا مدحی
فلسفہ و نسا ایہ اوبہ	لابد نہیں مہنجا	فلسفین اثرہ فی برو	حتی ترکی فی بحیاء و کھما

(الفقیہ امین زعرب)

یا نام ایہ کی ذمہ لہجا	اس لفظ یضیک خیر	بیت شعر من الی عظیم	بہ ارشی علامہ انبیاء
سید کان بعثہ ببرایا	خیر عوث من واسع الا	بش روح الرشاو بالکلن ظرا	ھاویا للحقیقہ العسرا
و مدہ تکمل از سائہ فہم	صعدت روحہ تا علی سما	ظہرت سحرانہ سلالا	جیات کالبدہ فی بطلمیا
فابتدی کل عاقل سنا	واحاطہ لفضلان باکھلا	بکند الشمس لا یفوت ضیاء	غیر و غدہ ذی مقلہ عیسا
عرفت فضلہ لملوک اعز	مخرو سجدا بدون بریا	و عترتی الارض ہرہ یوم	فہوت خزانہ انجم اکھورا
و کی لہنشل نتمہ ہشتم کن	من ذویہ لکرام بفضلا	و عیون لہنجا سحت علیہ	ادما مثل فیضہ بسنجا
مہر بری بعدہ از فیہ شام	و عیانت لہنغیر و تصغفا	و ازما الشمس المشرہ غا	من لنا بعدہ ہما بشر انبیاء
هان اللہ بعدہ کل خطب	و خیرنا الموت فرق لہقا	یا عیون العریش سحی علیہ	بدل اکھرا دمعہ کالہ ماد
غاب من کل ان لہن سوا ہملا	غاب من کل ان کعبہ لہنجا	فانکشی العلم بعدہ سجدا	وارتدی باسواد خیر ردا
تا حضرت عن شاہ سعد	غیر داعی لانی فرط اسکا	یا قیال اسرہ سحت عدرا	بامیر اکھام من غیر ما
ان فلس جس الزما ملک	درسول تبدل عن غیرا	کد تافض علیہ لولا انک	بعدہ فی اشبالہ انجبا
فہ تصدیق ہندس المعانی	و لہرا باہم بذل عطا	انت منہم و فو تم یا غوا ذی	بعلوم و حکمہ و ذکا
ولہذا فلما بیعت مشی	ان یغزیکت فی مقام	انت ادری منا و اوسع علما	فی حیاء بصیرتہ لہنجا
ما شولی امام عرشک	نادا لہم فوضن ہمداد	نادا ما سلطت لہم ہر خرا	سلم الہم من خطوب الہد

(امین زیدان)

و این کلمات را ہم کہ بطراز بلاغت و براعت برزن بہت جو الی از او با و نجیبی سجدہ کہ در عکس

عاشق الی ۲۳۰

مرجمه توصیف و غزوات مبارکه که در آن اعرافه اکرم برآوردند و آنست . فان کل حمده انما
التي كان فيها آية به في خلقه لم تكن لتفي برصف بعشمة شريفة فهو الامام المنزه بصفاته و بكمالته
بحسناته و بمراته . بل هو فوق و بعينه الوصفون . بعينه الناعتون . الراحل الذي لم يترك
لناس زاد او غير اكباد عقبه و ومع محبوب . فكيف يوسع وصف من جلت صفاته عن التبجيل
كيف عبق ان يحزن الدمع بعد فقد هذا السيد الجليل . و لقد

جهد الماء رغبة و ارتياحا و جري بصخراته و لتبعا و صياحه لخصا استحال ذنبا و الى المحو مطلقا قد تدعى
مذهبي من عالي الفضل خلد راسخ جاور السماك ارتقا و انا نجل هذا البدر عن ان ينور في العصور و هذا الخيم
عن ان حبيت تحت شري . انما هو نجم جلا لم يكن الا لينقل في بروج سده و يعبرن بمنازل عزة و محبة
حاشا علاه من ثلمات . انما هي نطفة فيها بسن و اسول و نطفة نادرة من اجبه فاجاب بعد ان ترك انار
تذكرتها بعشمة شريفة و بعد ان اوجده في هذا الوجود مواد لطف و جود كفي بوجوده عز و شرفا فيسألكم
مولاي و اتجا عليكم الكرام اصحاب انوار الميعة تجددون بنور حكيم و عظيم ما سنة نجم بناكم لمنتهقان
بروح جوده فهو ان اخرنكم و اخرنكم جميع بشفقة فقد سر ملائكة و اراهم حيث مفره بعيد فقل انبا
السيد السند من غاير عن اوزاك سر بزرگك و مقصر عن اوجاق الوجيب نحو كراته حضرتك انت من
في قلوبنا بزور المحبة و استملتنا بكنيتنا الى عشق منفاك مرسيم بهرزة التي تجمل و انتد كيف عبق
الايقان جفا . فبا بر علك و و اسع ملكه يدرك ان سر قوتونا و تقديرنا . اودم به بفاؤكم و حضرت
انتم كرم بگرام باقر و الا سداد . (الذيقر جواد عید سته ۱۳۰۹ هـ - ۱۹۹۲ م)

(۹)

حال که بر مبعیت و تتم از غیب شمس جمال و شرف نور بحر و مال است اوراق نظم و شراز دبا
و فتنه های سلاویه و کتبه تاریخ از احصایا بختیبر حضرت شمس الهدی العالی نیزم شده و میشود ولی چون در آن

واقعات سال ۱۳۰۹ ق سال چہل و نهم

۱۸ م

سیاکہ از قلم اعلایت نازل شدہ مخولیم کہ شاید در این وقت سحر و جادو را پذیر می و اصل علم را بود
انصاف شناسائی نمود فرمائی ای رب عرف عبادک جنانک ولا تجلیم محرومین عن خبر جنک
الشی جرت من صبیح شینک فی ایاک انک انت بقدر بقدر (انتھی)

و چون این ذره بی مقدار را همیشه در رو چنان بوده که چنین روزی را نماند و نیم حال که نقصاً
مخوم بر بقا و این معدوم مقدر شد دیگر نرا وارد نیدم که بعد از چهل سال مزاجی جمال مختار نظم شفا
مبادرت نمایم و لسان تعزیت و تنبیت گشایم امید که عذرم در درگاه غنی متعال و غصان سدره
بجلال بشرت قبول فائز گرد و اکنون بسبب مطلع تاریخ باین در بیت اکتفا نمودم تا مطلع تاریخ
م محفوظ ماند و کسی در آن تصرف نواند

شده شان شمس جمال آمد شب حجب و زرق بدر غصن به سرزد از افق با استسراق
سال تاریخ غیاب شمس قد غایب است گشت تاریخ طلوع بدر غصن به باق
(۱۳۰۹)

واختم الکلام فی هذا المقام بانطق به مولی انانام لیكون خاتمه مک لبقا لمن فی البصا
(قول غزبر جانه و عظم سلطانه)

ای رب لا تطوبنا ساء الذی انبسط با سیمک ولا تظفی اسراج الذی او قد بناک انی
لا تمنعنا بحیوان من حیران الذی سمع من نیر به برایع الالحان فی ذکرک و شاکت ولا تمنع
العباد عن نفحات نبر العرف الذی فاح بحکمت (انتھی)

و در یوم نهم از غیاب جمال قدم جل ذکره و شانه حضرت غصن غصنه جمیع جبارت با آنکه در
این روز یوم همگی از خوان کرم مستنعم بودند مخصوصاً همگی را از رجال و نسا و کبار و صغار بنامه
عنایت مخصوصه دعوت فرمودند و حسن و حسنی بیغت نظر را بمحض نور احضار نمودند و فرمودند
که در ایام حدوث تب جمال قدم کنابی مخوم بمن سپردند و فرمودند که چون قدر کمون مخوم شد

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چهل و نهم

۱۸ م
- اخذ نمایند و تغییر پذیرد لاین اعتنا بنور و زینت مگر علی قدر معلوم مقصود این مظلوم
- از حمل شدند و بلا با و انزال آفات و اطهار و بنیاد اتحاد نادانان و نقصان بود
- که شاید آفاق اندک اهل عالم بنور افشان شود کرد و با آسایش حقیقی قانز و آسایش
- لوح الهی نیز این بیان لایح و مشرف باید کل بیان ناظر باشند ای اهل عالم شمار
- و صفت بنمایم با آنچه سبب ارتقاع مقامات شماست بقوی الله عما
- و بدین معرفت ثبت کنند براسنی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را
- بکفایت داشت مبالا آید عهده الله عما سلف از بعد باید کل بما پیشی بکلم نما
- از لعن و طعن و ما بکنند به الا انسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگست
- چندین قبل اینکلمه علیا از مخزن علم ابجدی ظاهر امروز در دست بزرگ و مباح
- آنچه در انسان مسطور بوده امروز ظاهر شدن و میشود مقام انسان بزرگست
- اگر بجهت و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و دائم باشد انسان حقیقی بنمایند
- آسمان از رحمت مشهور و شمس و قمر و صبح و عصر و انجم و اخلاق منوره مضینه
- مفاصل علی المقام و آثارش مرید امکان هر مصلی الیوم عرف مشرف بافت بقلب
- ظاهر بافت اعلی فرجه نمود او از اهل بجای در صحیفه حمرا و مذکور خذ فرج عنا
- با سنی ثم اشرب منه بزرگترین الفریز البدیع ای اهل عالم مذهب الهی از برای
- محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نماید نزد صاحب
- بصیر و اهل منظر اگر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از
- فلم اعلی نازل شد و نکل جمال ارض چون مریای نفس هوس انداز حکمها
- بالغة حکیم حقیقی غافلند و بطیون و او همام باطن و عامل بالولیا الله و انما

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری و سال چهارم و پنجم

۱۸

اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنوری که لاین این سردا و است اخلا
 و اعمال طنبیه ظاهره موضبه بوده و همت بگوای عباد و اسباب نظم و ان
 پوشای منماید و علت اتحاد بر علت اختلاف مساوید امید آنکه اصل
 بکلمه مبارکه که نقل کل من عند الله ناطق باشند و اینکه علیا بنیامه آیت از بر
 المفا: یاد ضعیفه و بیضا: که در قلوب و صدور و معنوت و محزون است احزا
 مختلفه از این کلمه واحد بنور اتحاد حقیقی فائز میشود انه بقول الحق و
 بهر السبیل وهو الصدر العزیز المجهل احترام و ملاحظه اغصان بر کل لایز
 لا غرور امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مطر
 طوبی لمن فارجا امر به من لدن امر قدیم همچین احترام و آل الله و ائمان
 و منسبین نوصیکم بخدمه الامم و اصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود
 عالیشان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات ائمه است شایخ
 فلم اعلی بگوش حقیقی اصفا نمایند انما خیرکم عما علی الارض یشهد

بذلک کتابی العزیز البدیع

و صورت لوح مذکور صادر از قلم این برای بعضی از امتیای خراسان که زیارت نامه مبارکه تمامها از
 اقتباس شده چنین است ۱۵۲ بسم الله العلی الاعلی سبحان الذی تالی
 الآیات بالحق و یحبیب یفا فلوب من شاء و انه کان علی ما یشاء فهدا سبج له ما فی
 السموات و ما فی الارض و کل عند ذی اللع مذکور ان یا عبد ان اهرم فی قلبک
 للکینه الحرام ثم ذرها بخضوع تبینا فلما سدا السبیل الذی ذکرت فی الزمان
 بان یوحیوا بقلوبهم الی مفرعش علیهما لان الناس نطعوا السبیل و سعوا

۴۷۳
 واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری
 سال چهل و نهم

۱۸

گشاده دابردان کشیده و گیوان و محاسن بودا، زینت و شخصیت جلیله و مهابت عظیمه حضرتان را غایت
 زواری و سیاهین یار و اخبار ستوده اند و نایح اندک طویل سراسر که در غایت زیبایی و اتقان بخیر
 الوان آجیده کرده بر آن عمامه سفید خفیفی پیچیده بود بر سر داشته که آنرا بنایح اولیا، پشیمان اقیم هدی
 میخواندند و لباس فراخی سفید و یا خاکستری نام در بر کرده عبا بردوش میگردند ولی غالب زارین
 بعفت غلبه جذب و مهابت محض قادر بر ملاحظه و مطالعه چهره و لباس نمیشدند و قامت در غایت
 اعتدال نه قصیر نه طویل نه سپین نه ضعیف و نظیر نهایت وقار و عظمت و جلال و اعضا در نهایت
 زیبایی و کمال بود و مصداق حسن الخلقین بر امصور و مثل مباحث و در قطعه تصویر قلمی و مکتوبه
 رسم فتوغرافی را که در مخزن ارض معصومه معروف زیارت میباشند قبلا اشاره نمودیم که در بغداد
 درویش محمد یکی را در حالیکه در حمام بودند و دیگری را در خارج ترسیم نمود و سوم در آورده با نایح
 و لباس مذکور رسم فتوغرافی برداشتند و هیچ یک برای مراعات احترام نشرفیافت ولی آنجا
 و زارین پیوسته در ارض معصومه زیارت نموده و بنمایند و رسم جلوس ابی چنین بود که بر کرسی مستقر
 بر عرشه قرار میگرفتند و حتی در باغ رضوان نیز که برای تفریح گاه ایستاد می نمودند عرشه در آنجا نیز

حاجی مهدی نامی از اهل بزرگنوازان کرگی با نامیز آقا سی افغان در پانزده سال قبل بنیکام حضرت مبارک متوف شد و بعضی از نقلات
 مذکور شد از جمله کس جمال مبارک را نقد و ساختن نمود لاجل جیب زخارف بعضی از دستستان دیدند بقیه که از فرحت
 از جمله آن نیز عید همسین یک قطعه گرفته و نهشتا و تومان داده و کذا لکت دیگران و یک قطعه حاجی میرزا محمد افغان گرفته
 صد تومان داد آنچه خیر داشته ام ایامی که در عینا بود شخصی که عکس انداخته و اجابت داده رفتن شده آن بی فکر شایع مبارک
 در اهل مورد گرفته عکس برداشته و این معلوم است چه شاید مبارک از جمال قدم بی مانده است و شش عکس که الان در دست
 اندس موجود است یک ششتر عین که جمال مبارک در حمام محرم بوده اند کشیده شده است آن بی فکر آن عکس از روی
 شامل محرم برداشته است بعد از برداشتن ششتر که بدش مبارک افتاده بود سیاه کرده و آنجا هم بر سر مبارک کشیده
 چه باره عکس برداشته است این تفصیل از خود صفحه عکس معلوم است
 حیرت قوی که با نامیز حسن ایدب طالق از ایادی امرته مرزده ۱۳۱۷ در حال مازت بقسمت شرفی از ایران زنت

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ و توضیح و صحیح شمردن آنچه ناچار بین مقدار گفتا و بقصار گردید

آثار و آیات جمال ابی

و اما آثار مقدسه جمال ابی سامی هر یک از کتب صادره و عین عبارات و مضامین بسیاری از مسائل
 و الواح و آیات در ضمن بخشهای گذشته و این بخش و بخش لاحق حسب اقتضای مقام بنامها و یا شمه از آن
 مسطور است و استقصا کلی بکلیت غیر میسر میباشد و قسمت کثیری برای اصطفاوات و نقل و
 عبارات که در مدت متناوبه تصنیفات دولت ناصرالدین شاهی و فقها در رسا و مبدیه و نقیصات عامه داشته
 است و نیز آنکه از طرف دولت عثمانیه شده و بعجل اخری از زبان رفت و معذالک قسمت مصلحه که بر جای
 ماند و تعدادش برودن از وسعت حوصله آمده و فغانه و وقت میباشد مقداری کثیر از آن در لغت غیره
 فصیحی بنایت مذکور است و سلاست و بلاغت و نثره از تعقیق و استعمال لغات غیریه صادر شده
 و بسیاری ملمع از فارسیه و عربیه و عده مهمی لغات سببه بدیده و کثیری پارسی سره در نهایت روانی
 و سهولت فهم و بلاغت برای ناچگی صاحب نماینده پارسیان آنند و برخی از اجزای پارسی
 صدور یافته و با جمله الواح و آثار صادره از زبان و لسان ابی که تا نا با اسلوبی بدیع و هر یک
 شامل نوعی از معارف عمیق و حایه مخصوصه و مطلوب ملوس عقول در آنکه سلیقه و در سبک و نسق
 کلام و در مقام سهل متمتع است از شدت وضوح و سطوع و اشتها مستغنی از توضیح و همین میباشد
 آنچه در جواب سئوای شیعیه و سنی و یهود و زردشتی و سیخی و حکیم و عارف و مشرغ و همین است
 اینده آن و غیر هم صدور یافت او بان و ندر است بیه را تجدید و همین نموده تحقیق و بهر ارشاد
 هر یک از ایشان فرمود و ما در مظاد این بخش این بخش شرح صدور غالب از کتب در سائل و الواح
 آوردیم و بنده از کلمات و آیات بعینها ثبت نمودیم منها شریحه از آیات منظومه شومی و غزلت
 فارسیه و قصیده غزوفه و عربیه را که در ایام بنامیه سرودند نقل نمودیم و از جمله اینغزل مشهور است

وقایع سال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چهل و نهم

۱۸

و لسانی محرومه که از قلم حضرت بجا آمده صادر در بغداد در سنه ۱۲۲۴ هجری نازل شد عبدالباقی
و هم کتاب یقین که اصل آنرا حاجی سید محمد خال ابر حضرت نطقه اولی از بغداد بایران آورد و
کتاب مدیحه که اصل آنرا از ارض عکا در سال ۱۲۸۸ برای آقا محمد جواد عموجان فرمادی بفرودین
فرستاد و کتاب استغاب اقدس که ام الکتاب و جامع تعالیم و حکام است و بسال ۱۲۹۹
کامل شد بیان کردیم دیگر رساله سوال و جواب در توضیح برخی از احکام کتاب اقدس و دیگر
رساله شیخ (ابن الذئب) که در سال ۱۳۰۸ خطاب شیخ محمد تقی نجفی صفهانی صادر گردید
و از سوره الواح ششیره مصیبت حرافات عالیات که در ایام بغداد بعثت و فانی حکم
در طهران صدر یافت و قسمتهای عربیه را خود بفارسیه ترجمه فرمودند و بقرائت در مصیبات
اختصاص داده شد لوح کمال الطعام سوره البصر سوره النصح مدینه التوحید لوح علاج البصر
سوره البقره سوره الحج خطابا للنبیل الاعظم لوح الامر خطابا لیرزا علیه صا لوح الفواد خطابا
لشمس لوح ایها برای فرمادیه قزوینی لوح فتنه صادر در آذربایجان لوح الطب لوح الحکما لوح
سلطان ناصر الدین شاه لوح رئیس سوره الملوک سوره البیکرک و الواح و جدید که ختم
بقرائت عباد دارد و لوح اشرفات و طراوت و تجلیات و لوح فردوس لوح دنیا
و امثالهاست که عموما مزین بنام این و اصول یافته نسخ کثیره با خطوط زیاده و اوراق نینته نشا
بیافت و بعد بطبع رسید و باسن متعدده غریبه ترجمه و نیش حاصل نمود و از جمله الواح
ایسی چنانچه بیان کردیم در بخش هشتم نیز شرحی در آن مخصوص میادیم الواحی کثیر است که باطناً
بارک و خط میرزا آقا جان خادم صدر یافت و نیز مکاتیب بسیار حاوی بیانات صادره از قلم
ایسی بقلم محمد جواد قزوینی و غیره بایران رسید و غالب الواح صادره از قلم ایسی بخط زینبای میرزا
محمد علی عیسی کبر و محمد جواد مذکور و میرزا آقا جان و نادرا بخطوط برخی دیگر از عکا بایر رسید